

شرح و تفسیر حکمت نهج البلاغه

امام علیه السلام برای اینکه الگو واسوه ای جهت شناخت انسان های بافضیلت و والا مقام ارائه دهد، شخصی را فرض کرده که واجد این صفات عالی است. و قرائنی در کار است که نظر دوم را تأیید می کند که بعداً به آن اشاره می کنیم. ولی هرکدام از این دو نظر واقعیت داشته باشد، در اهمیت گفتار حکیمانه مزبور تفاوتی ندارد و انسانی بافضیلت و واقعی در این کلام ترسیم شده است تا طالبان فضیلت و پویندگان راه قرب پروردگار از او سرمشق بگیرند. نخست می فرماید: «در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود)»؛ «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ». آنگاه امام علیه السلام یازده صفت بسیار ممتاز درباره این برادر دینی الهی بیان می کند: نخست می فرماید: «آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود»؛ «وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ». این مسئله ای مهم است که دنیا در نظر انسان کوچک باشد و خداوند، بزرگ.

این کوچکی سبب می شود که برای رسیدن به مال و مقام و ثروت و شهوت به سراغ گناه نرود و برای رسیدن به آن زیاد دست و پا نزنند. حرص و طمع و حسادت و صفاتی از این قبیل را که زاییده حب دنیاست از خود دور سازد. امام علیه السلام در خطبه «همام» درباره صفات پرهیزکاران نیز به همین معنا با عبارت زیبایی دیگری اشاره کرده می فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در نظر آنها جلوه کرده از این رو ماسوی الله در نظر آنها کوچک است». در حکمت ۱۲۹ باز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ؛ بزرگی خالق نزد تو، مخلوق را در چشمت کوچک می کند». تا انسان به این مقام نرسد پیوسته دین و ایمان او در خطر است. در تعبیر دیگری از امام سجاد علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: والامقامترین انسانها کیست؟ (مَنْ أَغْظَمُ النَّاسِ خَطَرًا) امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «کسی که دنیا را برای خود بزرگ نشمرد»؛ (مَنْ لَمْ يَرِ لِلدُّنْيَا خَطَرًا لِنَفْسِهِ).

در دومین وصف می فرماید: «او از تحت حکومت شکم خارج بود از اینرو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال او نمی رفت) و آنچه را می یافت زیاد مصرف نمی کرد»؛ «وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يَكْثُرُ إِذَا وَجَدَ». در حدیثی که در کتاب شریف کافی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده می خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجُوفَانِ الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد آتش دوزخ می شوند دو چیز میان تهی است: شکم و فرج». حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب آمده است: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَمَضَلَّتْ الْفِتْنُ وَشَهْوَةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ؛ سه چیز است که بعد از خودم بر امتم از آن بیمناکم: گمراهی بعد از معرفت و آزمایش های گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی.»

در حدیث دیگری نیز در همان باب از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «هیچ عبادتی برتر از خویشتن داری درمورد شکم و شهوت جنسی نیست»؛ (مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عِقَةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ). در سومین وصف می فرماید: «بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند»؛ «وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَأَ الْقَائِلِينَ وَنَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ». «بدأ» به معنای غلبه و پیشی گرفتن است و «نفع» به معنای سبب کردن و «غلیل» به معنای تشنگی اشاره می کند. اینک هر گاه سخن می گفت گزیده

و حساب شده می‌گفت به گونه ای که از همه پیشی می گرفت و مستمعین را بهره مند می ساخت و عطش آنها را فرو می نشاند. آنگاه در چهارمین وصف می فرماید: «(به دلیل نهایت تواضع بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می‌شمردند ولی هرگاه کار مهم وجدی به میان می آمده‌م چون شیربیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد»؛ (وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصِلٌ وَادٍ). آری آنها اظهار قدرت و توانایی نمی کنند و متکبر و خودبزرگ بین نیستند ولی مرد عملند؛ به هنگام بروز مشکلات یا در میدان جهاد در مقابل دشمن، توانایی خویش را آشکار می‌سازند و دشمن را درهم می کوبند.

سپس در پنجمین وصف می فرماید: «پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد»؛ (لَا يُدْلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا). «یُدْلِي» از ماده «ادلأء» در اصل به معنای فرستادن دلو در چاه برای کشیدن آب است و گاه به معنای رشوه دادن نیز استعمال شده و به اقامه د

لیل در نزد قاضی یا جز او نیز «ادلأء» گفته می شود. اشاره به اینکه اگر حقی را می خواست از دیگری بگیرد، جار و جنجال به راه نمی انداخت و زمین و آسمان را از فریاد خود پر نمی ساخت فقط بعد از حضور در محضر قاضی دلیل خود را ارائه می کرد. به تعبیر دیگر او پیوسته تابع قانون شرع بود و چیزی ماورای قانون خدا از کسی نمی طلبید. اضافه بر این، این کار باعث آبرومندی اوست زیرا چه بسا قبل از رفتن به محکمه قاضی جار و جنجال زیادی راه بیندازد که حق من پایمال شده؛ ولی هنگامی که قاضی به قضاوت می نشیند حکم به بی حقی او می کند و این باعث سرافکندگی اوست. آنگاه امام علیه السلام در ششمین وصف این برادر الهی می فرماید: «هیچکس را نسبت به کاری که انجام داده، در آنجا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود»؛ (وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اغْتِيَارَهُ)

به یقین شتاب کردن در ملامت افراد کار عاقلانه ای نیست. چه بسا برای کار خلافی که انجام داده‌اند عذری داشته اند که اگر انسان آن عذر را بشنود آنها را معذور می دارد و از ملامتی که قبلاً کرده پشیمان می شود و ناچار از عذرخواهی می گردد، بنابراین چرا عجله کند و پیش از شنیدن عذر طرف، زبان به ملامت و سرزنش او بگشاید. به خصوص اگر اینگونه مسائل در مورد افراد عالم و عاقل و فهمیده باشد که احتیاط کردن بسیار سزاوارتر است. قرآن مجید در داستان حضرت خضر و موسی : در سوره «کهف»، صحنه‌هایی از این مطلب را نشان داده که موسی علیه السلام در قضاوت عجله می کرد و خضر را بر کارش سرزنش می نمود اما هنگامی که عذر او را شنید دانست که آنچه انجام داده، حق و به فرمان خدا بوده است. آنگاه در هفتمین وصف می فرماید: «او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد»؛ (وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ). روشن است، اگر انسان هنگام ابتلا به درد شکایت کند، چنانچه برای دوستان باشد سبب آزرده‌گی خاطر آنها می شود و اگر برای دشمنان باشد سبب شادی و شماتت آنها می گردد؛ اما اگر به هنگام

بهبودی باشد توأم با نوعی شکرگزاری است و به بیان دیگر حکایت است نه شکایت. کلینی؛ در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَهُ فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَأَدَّى إِلَى اللَّهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا؟ هَرُ كَسَى شَبِي بِيَمَارٍ شُود وَ أَنْكَونَه كَه شَايِسْتَه است بیماری را قبول و تحمل کند و شکر آن را به پیشگاه خداوند به جا آورد، مانند عبادت شصت سال است. راوی می گوید: پرسیدم: قبول آن به طور شایسته یعنی چه؟ امام علیه السلام فرمود: «يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَ لَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَإِذَا أَصْبَحَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ؛ بر آن صبر می کند و به کسی از آن خبر نمی دهد؛ ولی هنگامی که صبح شد (وعافیت یافت) خدا را بر آنچه واقع شده است

در همین باب روایات فراوان دیگری در این زمینه وارد شده است. البته روشن است که حکایت از بیماری برای طبیب و امثال آن ارتباطی به شکایت ندارد. شاهد این سخن حدیثی است که کلینی؛ در باب بعد، تحت عنوان «حد الشکایة» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت درباره شکایت مریض سؤال کردند، فرمود: اگر کسی بگوید دیشب بیمار بودم و بر اثر بیماری خوابم نبرد این (حکایت است و) شکایت نیست. شکایت این است که بگویم به چیزی مبتلا شدم که احدی به آن مبتلا نشده بود. سپس در هشتمین وصف می فرماید: «همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت»؛ (وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ). این جمله شبیه چیزی است که از امام علیه السلام در جای دیگر نقل شده و فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأُسَيِّفُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنَهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَآتَنَاهُمُ قَبْلَكُمْ غَنَاهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را دعوت به اطاعتی (نسبت به اوامر الهی) نمی کنم جز اینکه خودم پیش از شما آن را انجام می دهم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم جز اینکه خودم قبلاً آن را ترک می گویم». قرآن مجید نیز شاهد این مدعاست آنجا که به زبان سرزنش و توبیخ می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟! این کار مایه خشم عظیم خداوند است که سخنی بگوئید و عمل ننمایید». بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله امام علیه السلام دارند و می گویند: منظور این است که همواره قولی می دهد که به آن قول عمل می کند نه اینکه به مردم قول دهد و بعداً عمل نکند؛ ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. در نهمین وصف می فرماید: «اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت کسی بر او غلبه نمی یافت»؛ (وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السَّكُوتِ). اشاره به اینکه او کمتر سخن می گفت و بیشتر سکوت می کرد به گونه ای که دیگران در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند؛ ولی هیچکس در سکوت بر او پیشی نمی گرفت و این درواقع نکوهش و مذمتی است از پرگویی و مدح و ستایشی است درباره سکوت، زیرا می دانیم سخن گفتن خطرات زیادی دارد؛ بسیاری از گناهان کبیره با سخن انجام می شود و پرهیز از آنان به وسیله سکوت حاصل می گردد. سالکان طریق الی الله یکی از مهمترین مواد برنامه خود را صمت و سکوت می دانند و هرگز حضور قلب و نیروهای خود را با سخن گفتن بسیار به هدر نمی دهند و در حال سکوت می توانند بیشتر درباره عظمت خدا بیندیشند و به اصلاح خویش بپردازند.

به همین دلیل افرادی که سکوت فراوان دارند، افرادی فکور و آگاهند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «مِنْ غَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْجِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ از نشانه های فهم و شعور، بردباری و علم و سکوت است. به یقین سکوت، دری از درهای دانش است. سکوت، محبت مردم را به انسان جلب می کند و راهنما به سوی هر خیر است. از روایاتی که کلینی؛ در باب پیشگفته (الصَّمْتُ وَحِفْظُ اللِّسَانِ) نقل کرده معلوم می شود که در عصر ائمه : بعضی از اصحاب، زبان خود را در مدح آن حضرت و اسرار اهل بیت : باز می گذاشتند و سبب مشکلاتی برای شیعیان می شدند. در آن زمان، ائمه هدی : پیروان خود را به سکوت مضاعف دعوت می کردند، ازاینرو در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود به نام «سالم» فرمود: «يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمَ وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا؛ ای سالم! زبانت را حفظ کن تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکن». درباره سکوت به کرار به تناسب سخنان مولا علیه السلام سخن گفتیم

و بعد از این نیز شاهد آمدیم. البته روشن است که سکوت به معنی خاموشی و بی خبری نیست، بلکه سکوت به معنی احتیاط و پرهیز از سخن گفتن است.

نهی از منکر و امثال آن مستثناست. در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۸۲ بحث فراوانی در این زمینه داشتیم. سپس در دهمین وصف او که درواقع تأییدی بر وصف گذشته است، می فرماید: «او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن»؛ (وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ). روشن است که بسیاری از علوم و دانش هایی که عاید انسان می شود از طریق شنوایی است. تمام دروس را انسان از استادش با شنیدن فرا می گیرد و حل مشکلات را از این طریق انجام می دهد. درست است که سخن گفتن اگر به صورت تعلیم به دیگران باشد آن هم دارای فضیلت بسیار است؛ ولی فراموش نکنیم که این سخن گفتن در صورتی مفید است که طرف، سکوت کند و سخنان را بشنود.

شرح و تفسیر حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه

به خصوص اگر انسان در محضر عالمی حضور پیدا کند، هرچه سکوت و استماعش بیشتر باشد بهره او بیشتر خواهد بود و به عکس اگر در محضر او پرحرفی کند از فواید مهمی محروم خواهد شد. بعضی از شعرا در اینجا نکته ای دارند و می گویند: اگر خداوند دو گوش به انسان داده و یک زبان، معنایش این است که شنیدن تو باید دو برابر گفتن تو باشد. دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو آنگاه در یازدهمین و آخرین وصف می فرماید: «او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوا و هوس نزدیکتر است، با آن مخالفت می ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد)»؛ (وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرًا يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَىٰ فَيُخَالِفُهُ). بسیار می شود که انسان در زندگی خود بر سر دو راهی قرار می گیرد که کاری را انجام دهد یا نه و گاه به تردید می افتد که کدام یک از فعل و ترک یا کدام یک از دو کار متضاد، به رضای خدا نزدیکتر است. امام علیه السلام در بیان این وصف برادر الهی معیاری بیان فرموده و آن اینکه بنگرد کدام طرف موافق هوای نفس است، آن را رها سازد و به سراغ طرفی برود که برخلاف هوای نفس اوست و این معیاری است برای شناخت حق از باطل در موارد شک و تردید و قرار گرفتن بر سر دو راهی های زندگی. در پایان، امام علیه السلام در مقام نتیجه گیری کلی از مجموع این صفات برجسته انسانی که این برادر الهی واجد همه آنها بود می فرماید: «اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آنها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آنها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام مقدار کم بهتر از ترک بسیار است»؛ (فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَأَلَزَّ مَوْهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ

نکته ها ۱. مجموعه ای از صفات برجسته انسانی آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی آورده مجموعه ای است از صفات برجسته انسانی که هم جنبه های فکری را فرا می گیرد و هم مسائل اخلاقی و عملی را. تقریباً نیمی از این مجموعه، نفی ردائل است و نیمی از آن کسب فضایل. نخست امام علیه السلام از مسئله وسعت فکر و علو همت و جهان بینی صحیح سخن می گوید و سپس به مسائل مثبتی مانند تواضع و شجاعت و سکوت و تسلط بر نفس و نیز پرهیز از ردائلی همچون سلطان بطن و پر خوری و پیشداوری های بی مورد و ترک گفتار بدون عمل و سرزنش نکردن عذر خواهان و عدم ناله و شکایت از دردها اشاره می کند. در بعضی جنبه مثبت و منفی هر دو با هم آمده است. در یک مورد نخست از سکوت سخن می گوید و سپس از سخن گفتن نیکو و مفید و سازنده و درمورد دیگر نخست از تواضع و

سخن ظاهر و درمورد دیگر از زندگانی شجاع و دلیری. در هر دو مورد از قیام و تأمل و عمل و ضمیر و ترک قول و عمل

اواخر قرن سوم به گردآوری نهج البلاغه پرداخت و اکنون بیش از هزار سال از عمر این کتاب شریف می‌گذرد. هر چند پیش از وی نیز افراد دیگری در گردآوری سخنان امام علی (ع) تلاش‌هایی به عمل آوردند، اما کار سید رضی به خاطر ویژگی‌هایی که داشت درخشید و ماندگار شد، چون سید رضی دست به گزینش زده بود.

شرح و تفسیر حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه

امام علی علیه السلام فرمودند: كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَسْتَهْيِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَتَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابَ وَصِلٌ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحداً عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السَّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَخْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می‌داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود، از اینرو آنچه نمی‌یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی‌رفت) و آنچه را می‌یافت زیاد مصرف نمی‌کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می‌گفت بر گویندگان چیره می‌شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می‌نشاند.

(به دلیل نهایت تواضع بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می‌شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می‌آمد همچون شیر بیشه می‌خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی‌آمد. پیش از حضور در مجلس داورى، دلیلی اقامه نمی‌کرد. هیچکس را نسبت به کاری که انجام داده، در آنجا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی‌کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی‌کرد. همواره سخنی می‌گفت که خود انجام می‌داد و چیزی را که انجام نمی‌داد نمی‌گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می‌شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی‌یافت. او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن. او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می‌آمد اندیشه می‌کرد که کدام به هوا و هوس نزدیکتر است، با آن مخالفت می‌ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می‌شمرد، اگر می‌خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آنها سبقت بگیرید و اگر نمی‌توانید همه آنها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است.

در این گفتار نورانی امام علیه السلام، سخن از برادری است که دارای یازده صفت برجسته از فضایل مهم انسانی است؛ فضائلی که در قرآن مجید و روایات اسلامی با اهمیت فراوان ذکر شده است. در اینکه آیا این برادر دینی یک شخص معین خارجی بوده و یا از قبیل تمثیل است مختلف سخن گفته‌اند. گروهی از شارحان نهج البلاغه معتقدند کلام امام علیه السلام اشاره به شخص خاصی است؛ اما در اینکه این شخص چه کسی بوده اختلاف نظر دارند. بعضی او را ابوذر غفاری و برخی عثمان بن مظعون، عذهای مقداد و گروهی حتی رسول خدا پیغمبر گرامی اسلام صلی اله علیه وآله ذکر

کنند.